

حکمت خسروانی

■ تألیف

دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

www.ketab.ir

سرشناسه: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۱۳- اوجبی، علی، ۱۳۴۳.

EbrahimiDinani , Gholam -Hossein

عنوان و نام پدیدآور: حکمت خسروانی، تألیف غلامحسین ابراهیمی دینانی؛ ویرایش علی اوجبی. مشنصات نشر: تهران: انتشارات وایا، ۱۳۹۵.

مشنصات صهری: ۲۰۰ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

زبونت: انتشارات وایا. آشنایی با فیلسوف ؛ ۲: ۲۶.

شابک: ۲۰۰۰۰۰ ریال؛ ۶-۵-۸۴۳۰-۶۰۰-۹۷۸.

وضعیت فهرست نویسی: نیا

موضوع: سم وردی، سیدی بن حبش، ۵۴۹-۵۸۷ق. -- نقد و تفسیر فلسفه اسلامی

موضوع: Islamic philosophy

موضوع: اشراقیان

موضوع: Illuminati

رده بندی کنگره: BBRY۷۱: ۱۶-۱۳۳۳

رده بندی دیویی: ۱۸۹/۱

شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۹۸۷۵۱

■ عنوان: حکمت خسروانی ◆

■ تألیف: دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

■ ویراستار: علی اوجبی

■ طراح جلد: حسن کریمزاده

■ ناظر چاپ: انوشه صادقی آزاد

■ صفحه آرا: الهام آهویی

■ ناشر: وایا

■ شابک: ۶-۵-۸۴۳۰-۶۰۰-۹۷۸

■ نوبت چاپ: اول / پاییز ۱۳۹۵

■ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

■ بها: ۲۰۰۰۰۰ ریال

■ آدرس الکترونیکی: vaya.pub@gmail.com

■ فهرست مطالب

۷	سخن آغازین: شهاب پُر نور/ علی اوجبی
	نیم نگاهی به کارنامه دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی / عرصه سهروردی پژوهی /
۱۳	دکتر سیدحسن عرب
۲۹	مقدمه/ دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی
۳۹	فصل اول: سهروردی، احیاگر حکمت خسروانی
۸۱	فصل دوم: مختصات حکمت اشراق
۸۹	فصل سوم: میانی و سرچشمه‌های حکمت اشراق
۱۳۵	فصل چهارم: فلسفه نوری سهروردی
۱۴۵	فصل پنجم: خمیره ازلی یا حکمت جاویدان از نظر سهروردی
۱۵۱	فصل ششم: فلسفه اشراق یا هزاره‌گویی آذری کیوانیان؟
۱۶۷	فصل هفتم: نور یا وجود؟
۱۹۱	فصل هشتم: سهروردی و انکار صفات حقیقه خداوند

شهاب پرنور^۱

شهاب جوان، از استعدادی شگرف برخوردار بود و ذهن بسیار پرسشگری داشت. همین باعث شد تا به سرعت دانش‌های نقلی و عقلی را در مراغه و در ادامه در شهر «علم اصفهان» فراگیرد. شاید نیست کسی بیشتر نداشت که دست به قلم شد و درباره اندیشه‌های پادشاه علی‌الاطلاق سرزمین فارس، به شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، چندین کتاب نوشت که بیان‌گر تسلط وی بر حکمت مشاء است. او گویا به سینا، علی‌رغم تمامی عظمت و بزرگی‌اش، جان تشنه او را سیراب نمی‌کرد. هر روز در عمارت خیار، در محفل درس ابن سینا شرکت می‌کرد و با او به گفتگو و مناظره می‌پرداخت. آن قدر که کتاب‌هایش را مطالعه کرده بود که برگ برگ و مندرس شده بود و بسیاری از عبارت‌هایش را حفظ داشت. ساعت‌ها در کوچه‌های تنگ و باریک و میادین اصفهان قدم می‌زد و با خود می‌انیشید. در جستجوی کسی بود که پرسش‌هایش را پاسخ دهد. بامدادان و پگاهان که «اللهی جون» «الله نور السماوات و الارض» را در سویدای جان زمزمه می‌کرد و شامگاهان در مکتب رهایی غوطه‌ور می‌شد، بر حیرتش می‌افزود. او دیگر به این باور قطعی رسیده بود که درس قلم حض، هر چند در جای خود ارزشمند است، اما نمی‌تواند پرده از چهره تمامی حقایق بردارد و می‌انست که «ماهیت» نمی‌تواند منشأ آثار بیرونی باشد. «وجود» نیز اگر اصالت داشت، از وجودش تکرار لازم نمی‌آمد و در ورطه تسلسل گرفتار نمی‌شد. جز ماهیت و وجود چه چیزی می‌توانست اصالت داشته باشد و هستی را در پرتوی خویش تفسیر کند؟

پرسش‌هایی این چنین تمام وجودش را فرا گرفته بود. چاره‌ای نداشت. دیگر اصفهان برای او کوچک بود. زندان بود. خسته کننده و ملال‌آور بود. وقتی آدمی نتواند پاسخ پرسش‌های

۱. برخی از تعبیر و فراهایی از این یادداشت، مبتنی بر عنصر خیال و روایت‌پردازی داستانی است.

خود را بیابد، دیگر همه چیز تکراری خواهد شد و شوقی برای ماندن نخواهد داشت. در چنین فضایی «سفر» بهترین گزینه است. تا شاید کسی را بیابد که جان خسته و رنجورش را مرهمی نهد و سیرایش سازد.

دلم عجیب گرفته است

تمام راه به یک چیز فکر می‌کردم

....

نه هیچ چیز مرا از هجوم خالی اطراف

نمیرهاند

و فکر می‌کردم

که من تمام موزون خُزن تا به ابد

شنیدم. واهد شد

...

کار ما شاید این است که در آن کوییلوار و قرن

پی آواز حقیقت بدویم ...

من به مهمانی دنیا رفتم

من به دشت اندوه

من به باغ عرفان

من به ایوان چراغانی دانش رفتم

...

عبور باید کرد

و هم‌نورد افق‌های نور باید شد

و گاه در رگ یک حرف خیمه باید زد

عبور باید کرد

و گاه از سر یک شاخه، توت باید خورد

عبور باید کرد

و هم نورد افق‌های نور باید شد

شهاب به امید هم‌نوردی افق‌های نور، شهرهای ایران را یکایک گشت. به سراغ مشایخ صوفیه رفت. به یکباره سر از ترکیه سر درآورد. از آنجا راهی شام شد و به حلب سرک کشید؛ اما گم شد. خویس را نیافت که نیافت. دست به سوی هر شاخه که دراز کرد، توتی نبود که کادس نسیرین کند. تنها جایی که او را لختی آرام می‌کرد، باغ‌های اطراف حلب و آفتاب گرم و سران آن بود. نور خورشید، نه جسم، بلکه روحش را حرارتی دو چندان می‌بخشید. گویا او با نور شست و شو بود تا هر زیبایی دیگر؛ و او خود نمی‌دانست چرا؟ شاید نور نیز با او بیشتر مانوس بر نور قرن‌ها بود که سخن فراوانی داشت، اما گوش شنوایی نمی‌یافت. تا اینکه روزی به رسم هر روزه در زیر آفتاب لمیده و در دریای تفکر غوطه‌ور و در خلص‌های وصف‌ناشدنی فرو رفته بود که ناگهان آفتاب وزان حقیقت، از پرده‌های فراروی دیدگان جانش گذر کرد و چشمانش را به سوی جهنم نامتناهی زیبایی‌های پایان‌ناپذیر گشود. گویا برای اولین بار در خواب، جمال روی یار حقیقی را دیده است. تجربه‌ای که شاید برای هیچ کس رخ نداده است.

دیگر ما همه به خوابش کسی ندید

چشم به خواب دید شبی روی یار را

چشمانش را باز کرد: نور! نور! نور! ... یافتم! یافتم! آری این نور است که به وجود و ماهیت پهلوی می‌زند. این نور است که خود آشکار است و به غیر خود، آشکار می‌بخشد. او خود بارها در آیات کریمش به من فرموده بود که «نور آسمان‌ها و زمین» است و من بدان توجه و تنبّه نداشتم!

و این سرآغازی شد برای بازخوانی و احیای حکمت اشراقی که قرن‌ها پیش از وی حکمای خسروانی در ایران باستان از آن سخن گفته بودند. حکمتی که عقل را لازم، اما کافی نمی‌داند و حکمت بحثی را در حکمت ذوقی به زیبایی درهم می‌آمیزد و به آموزه‌های دینی می‌آراید.

شهاب جوان که اینک در دهه چهارم عمر خویش به سر می برد، به وجد آمده بود. دوست داشت این تجربه شیرین و وصفناشدنی را تا آنجا که امکان داشت در اختیار دیگر دوستداران حقیقت قرار دهد و آنها را در چشیدن این شیرینی روحانی با خود سهیم سازد. فردای آن روز به مدرّس همیشگی رفت و با قدم‌هایی استوار از پلکان کرسی تدریس بالا رفت و با شور و هیجانی آمیخته با جذبه و بیخودی، از **نور** سخن گفت و حکایت عاشقانه حکمای اشراقی و حکمای فهلوی و خسروانی را روایت کرد. شاگردان و مستمعان با حیرت به چهره یکدیگر می‌نگریستند و می‌گفتند: این همان استاد شهاب هر روزی است؟! این بار سخنان او از جنس دیگر بود. تازه و باطراوت بود. آن قدر که رایحه دل‌انگیزش مخاطبان جوینده را مست می‌کرد. ره و طعم دیگری داشت. می‌شد با ذره ذره وجود آن را چشید. جذاب بود و متفاوت، طرب‌انگیز و خمش‌آهنگ آن قدر که با شنیدنش، بهجت و سرور سراسر جان را فرا می‌گرفت. از این رو، به سرعت سر زبان‌ها افتاد. مشتاقان حقیقت را به وجد آورد و عالمان سطحی‌نگر را به غضب.

شهاب، این بار چنان جز این ندید که بشتاب یافته‌های خویش را بر روی کاغذ آورد تا ماندگار شود؛ و چون هم قضا کرده و دیده و هم هر کسی را شایسته تناول از این سفره گسترده الهی نمی‌یافت و هم ... از این رو، دست به دامان رمز و استعاره شد و شمار قابل توجهی از آثارش را در این قالب نوشت. آثارش که به دلیل عمق و لایه لایه بودنش، هنوز سخنی برای گفتن دارد و خواهد داشت. آثاری که به **سین** باکی و قداست نویسنده‌اش، غنای محتوا و نوع ساختارش، جاودانه شد.

شادمانی شهاب دیری نیاید و حسادت و کج‌فهمی کوتاه‌نظران، خود را کرد. ماردینی پیر بارها به شهاب جوان گوشزد کرده بود که «مسیری که در پیش گرفته‌ای بس هولناک است و بسیاری از علمای ظاهرین تاب نخواهند آورد. یا همچون حلاج در بالای دار خواهد رفت و یا چون عین‌القضات شمع‌آجین خواهی شد و یا از بلندای کوهی سربه فلک کشیده به اعماق دره‌ای مهیب پرتاب شوی.»

اما این جوان پُر شور، باکی از بیان حقایق نداشت. او در آسمان‌ها سیر می‌کرد و با مهرویان فرازمینی هم‌آوا و هم‌سخن بود. او اهل این دنیا نبود. سرانجام سوکمندانه پیش‌بینی ماردینی درست از آب درآمد و در سال ۵۸۷ ق به جرم بی‌پروایی در اظهار عقاید باطنی و

دستگاه معرفتی جدید، به شهادت رسید و به نور پیوست. گرچه این ظلمت بود که بر نور چیره شد.

متأسفانه به دلایل جامعه‌شناسی فراوان، آثار شهاب، عامدانه در پس پرده‌های فراموشی قرار گرفت و حوزه‌ها و مدارس آموزش فلسفه، جاهلانه از آن رویگردان شدند و شد آنچه نباید می‌شد: «محروم شدن از چشمه‌های حقیقت برای قرن‌ها».

این غفلت تا ظهور ملاصدرای شیرازی ادامه یافت. این بار اندیشه‌های سهروردی تحت‌الشعاع «حکمت متعالیه» قرار گرفت. درحالی که حکمت اشراق نیز یکی از منابع قابل‌غنا صدرای شیرازی بود. بدون شک، این نباید عامل معرفت‌شناسانه بی‌توجهی به اندیشه‌های سهروردی می‌شد. زیرا حکمت سینوی و اندیشه‌های ابن‌سینا نیز یکی دیگر از بن‌مایه‌های دستگاه معرفتی صدرای بود که حتی امروزه همچنان به عنوان متون کلاسیک فلسفی مورد اهتمام مدرسان است.

با توجه به اهمیت و جایگاه سهروردی در تاریخ اندیشه و فلسفه اسلامی، جاداشت که در دوران معاصر، تحقیق‌ها و پژوهش‌های جدی متعددی بر روی حکمت اشراق صورت گیرد که متأسفانه و در کمال شگفتی چنین نشده است.

اولین گام‌ها از سوی مستشرق نامدار فرانسیسی، هانری کربن و سید حسین نصر برداشته شد که ماحصل آن، بازخوانی و بازچاپ آثار سهروردی در سانس قابل قبول و آبرومند بود. شاید به جرئت بتوان گفت: نخستین و تنها اثر جدی در حوزه سهروردی‌پژوهی، کار سترگ استاد دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی است که هنوز پس از گذشت چند دهه یک‌تازه و تر و تازه است.

اهتمام ایشان به حکمت اشراق در این اثر خلاصه نمی‌شود و در دیگر مجموعه‌ها و مقالات ایشان به‌خوبی مشهود است. از این رو، نگارنده بر آن شد تا در مجموعه «آشنایی با فیلسوف»، نخستین دفتر از مجموعه مقالات ایشان را به موضوع «حکمت اشراق» اختصاص دهد.

آنچه پیش روی شما قرار دارد، حاوی ۸ نوشته است: دو مقدمه ایشان بر کتاب شعاع

۱. مجموعه «آشنایی با فیلسوف» درصدد است تمامی آثار و نوشته‌ها دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی را در قالب و سیمایی جدید به پیشگاه دوستداران فلسفه قرار دهد و در این راستا نیم‌نگاهی نیز به معرفی اندیشه‌های ایشان به پژوهشگران دیگر جوامع دارد.

اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی؛ مقدمه ایشان بر کتاب نور در حکمت سهروردی نوشته سرکار خانم دکتر سیما نوربخش (از شاگردان استاد)؛ چند مقاله به قلم ایشان که در کتاب‌های سهروردی‌پژوهی و مجموعه مقالات همایش نقد تجدّد از دیدگاه سنت‌گرایان معاصر و نیز بخش‌هایی از کتاب جریان‌های فکر فلسفی منتشر شده است.

در پایان بر خود فرض می‌دانم از عزیزانی چند تقدیر نمایم:

- نخست از محضر دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی که با انتشار مجموعه «آشنایی با فیلسوف» موافقت فرمودند و با یادداشتی کوتاه بر غنای آن افزودند.

- دکتر سید حسن عرب که مقاله خود درباره کارنامه سهروردی‌پژوهی استاد را در اختیار قرار دادند. این نوشتار پیش از این در کتاب سالک فکرت منتشر شده است.

- سرکار خانم هادی که در دسترسی به منابع یاری رساندند.

- و دوست عزیزم ه. طراح، جناب آقای حسن کریم‌زاده، آقای صادقی‌زاده ناظر فنی چاپ و سرکار خانم الهام آدبی که تصاویر آرایی را بر عهده داشتند.

نیازمند رحمت پروردگار غنی

علی اوجبی

خزان ۱۳۹۲ خورشیدی / تهران / یوسف آباد